

# مدرسه مجریه تبریز و تدیس مشروطه

پیش از آن که مدرسه متوسطه تبریز در آذرماه ۱۲۹۵ خورشیدی / صفر ۱۳۳۵ تأسیس گردد، مدارس متوسطه دیگری نیز در این شهر وجود داشته است. نخستین آن‌ها مدرسه دولتی تبریز بود که در سال ۱۲۹۳/۱۲۵۵، حدود سی سال پیش از صدور فرمان مشروطه بر پا شد و به مناسبت حمایتی که ولیعهد آن دوره، مظفرالدین میرزا از آن می‌کرد، مظفری نامیده شد و به دارالفنون تبریز یا دارالفنون دوم نیز شهرت داشت. این اولین مدرسه نوع جدید تبریز، که پس از دارالفنون تهران دومین مدرسه عالی مانده به آن در سراسر ایران بود، در دوره محدود آیدشت سلطی که دایره بود، برای نظام و ادارات نوپسند تبریز کادرهای فراوانی تربیت کرد. اغلب طبیبان دهه‌های پایانی سده سیزده و آغازین سده چهارده خورشیدی تبریز چون سیدالاطباء، ناصرالحکما، ارفع‌الحکما، نجم‌الاطباء و... تحصیل کرده آن نهاد آموزشی بودند.<sup>۱</sup>

دومین مدرسه متوسطه تبریز، لقمانیه بود که به همت دکتر میرزا زین‌العابدین لقمان‌الملک، که خود تحصیل کرده دارالفنون تهران و دانشگاه پاریس بود؛ و با هم‌رایی و هم‌کاری روشنفکرانی چون سیدحسن تقی‌زاده، محمدعلی تربیت، سیدحسن شریف‌زاده، فخرالاطباء و «عده‌ای از دانش‌پژوهان وقت» و چند نفر فرانسوی در سال ۱۲۷۸ خ/ ۱۳۱۷ ق بنیان گرفت. این مدرسه در اندک مدتی به یکی از بهترین مدارس شرق نزدیک تبدیل شد؛ چندان که دولت فرانسه تصدیق آن مدرسه را مساوی با تحصیلات متوسطه کامل می‌پذیرفت.<sup>۲</sup>

مدرسه مموریال هم که در سال ۱۸۸۴ م به وسیله میسیونرهای آمریکایی در تبریز تشکیل شد و دوره های ابتدایی و متوسطه را یکجا داشت، از جمله دیگر مدارسی است که باید در این زمینه مورد اشاره قرار گیرد. به نوشته کسروی، که خود معلم و در عین حال محصل آن مدرسه بود، شاگردان آن جا به چند صدمتن می رسیده است.<sup>۳</sup> می دانیم که گروهی از شاگردان مدرسه مموریال، از آن جمله رضازاده شفیق، به همراه معلم خود، باسکرویل، که جان فدای آزادی ایران کرد، در جنبش مشروطه شرکت فعال و مسلحانه داشته اند.

در پرتو فضای پدید آمده بر اثر انقلاب مشروطیت، مدارس نوین زیادی در تبریز و شهرهای دیگر گشایش یافت و یک دوره نهضت فرهنگی آغاز گردید که خود موضوع مقالات دیگر تواند بود. بعضی از مدارس تشکیل یافته در این دوره چون حکمت، تمدن، شمس و فیوضات به زودی رشد و توسعه یافته، به تشکیل کلاس های متوسطه نیز اقدام کردند. ناگفته نماند که این مدارس همه غیردولتی بودند و به علت آن که هنوز اداره معارفی که بر کار آن ها نظارت داشته باشد، وجود نداشت، دارای برنامه هماهنگی نبودند و هر یک به نسبت امکانات خود موادی را تدریس می کردند. زمینه تاسیس مدرسه متوسطه دولتی در تبریز فقط به دنبال افتتاح اداره معارف در سال ۱۲۹۱ و یا به عبارت صحیح تر ۱۲۹۳ خورشیدی فراهم آمد.

دکتر عباس لقمان ادهم (اعلم الملک)، پسر دکتر لقمان الممالک - که یک سال پس از تاسیس مدرسه لقمانیه، همراه برادرانش برای ادامه تحصیل به پاریس رفته و هر سه در سال ۱۹۰۸ در رشته پزشکی فارغ التحصیل شده، به ایران بازگشته بودند - بنیان گذار اداره معارف و مدرسه متوسطه دولتی در آذربایجان است. وی در سال ۱۲۹۱ خ / ۱۳۳۱ ق - که هنوز سایه سیاه حکومت ترور و وحشت شجاع الدوله وابسته به روسیه بر فضای آذربایجان سنگینی می کرد، به عنوان رئیس اداره معارف و صحیح (بهداری) به تبریز گسیل گردید؛ اما اگر چه اداره ای به اسم معارف در ساختمان متعلق به خودش برپا داشت، کارشکنی های عوامل شیکانه او را و اداره به ترک محل مأموریت خود کرد. بازگشت او تا سال ۱۲۹۳، که محمدحسن میرزا به تبریز آمد، به تأخیر افتاد. آمدن ولیعهد، به مثابه نماد استقلال ملی به سرزمینی که از سه سال باز، دست فرسود و پایمال نیروهای اشغالگر تزاری بود، در آن برهه تاریخی دارای چنان اهمیتی بود که به رغم تمام دشواری ها و دست تنگی ها، استقبال روی هم رفته پرشکوهِی از وی و همراهانش، که اعلم الملک هم یکی از آن ها بود، به عمل آمد. ادیب خلوت که بعداً عهده دار تدریس ادبیات در مدرسه متوسطه شد، بدان مناسبت چنین سرود:

شاد باش ای ملک آذربایجان آباد باش / بعد چندین مدت اینک از فشار آزاد باش  
چند سال از دست برد ظلم گس بودی خراب / زین سپس از دستگیری های عدل آباد باش  
سال های چند بودی سرکنز جور و ستم / سال ها زین پس نشیمن گناه مهر و داد باش<sup>۴</sup>

اعلم الملک، پس از ورود به تبریز به کار پرداخته، سرانجام با دستی خالی از بودجه دولتی و در پرتو علاقه و همت خود و با هم‌یاری معارف دوستان شهر، مقارن اوج‌گیری جنگ جهانی اول (نوامبر ۱۹۱۶) به افتتاح مدرسه متوسطه تبریز، که به افتخار ولیعهد محمدیه نامیده شد، توفیق یافت. مدرسه محمدیه که این نوشته به بررسی چگونگی تأسیس آن می‌پردازد نیز همانند دیگر مدارس تبریز که در سطور فوق از آن‌ها یاد شد - چنان که ملاحظه خواهد شد - در تحولات سیاسی و فرهنگی شهر و حتی کشور در سال‌های بعد نقش مهمی ایفا کرد، ولی نخست چند سطری در باب مؤسس آن اعلم الملک که در تمام دوران خدمت خود در آذربایجان، که تا سال ۱۲۹۸ ادامه یافت، دیناری از حقوق دولتی برخوردار نشده، مبلغ ۱۲۰۰ تومان حقوقی را هم که قرار بوده به او پرداخت شود، برای تشکیل کتابخانه عمومی تخصیص داد.<sup>۵</sup> ممتاز الملک، وزیر معارف وقت در پاسخ نامه‌ای دوستانه که در سال ۱۳۳۵ ق به او نوشته شده و در آن از ناچیز بودن عواید فرهنگ و نداشتن حقوق رئیس معارف سخن رفته، چنین نوشته است:

«... در خصوص آقای دکتر اعلم الملک هم آن چه متروک رفته بود صحیح است. الحق زحمات ایشان قابل تمجید و وزارت معارف نهایت تشکر از اقدامات ایشان دارد... و در ادامه پس از اشاره به دشواری‌های مالی وزارت معارف خاطر نشان ساخته بود که «... از آقای اعلم الملک و امثال ایشان که اشتیاقی به بسط معارف دارند تقاضای می‌شود که نظر به وظیفه معارف خواهی، باریکی موقع را در نظر گرفته، همتی گماشته و بس و صورتی به هر تدبیری که ممکن است به مدارس آن صفحات داده، به عبارت اخیری لذت و حلاوت معارف را به کام اهالی بچشاند...»<sup>۶</sup> گفتمی است که در این تاریخ بودجه کل معارف آذربایجان ماهانه ۲۰۰ تومان بوده که پیش از تأسیس اداره معارف، به مدرسه فیوضات، تنها مدرسه دولتی این ایالت پرداخت می‌شد. پس از گشایش اداره، تربیاتی داده شد که برای تأمین بودجه، درآمدهایی از طریق افزوده شدن پنج شاهی به هر تومان تذکره و بستن ۱۰۰ دینار عوارض به هر لنگه بار تجارقی و ۵۰ دینار به هر بسته امانت پستی و... به دست آید.

در دوران ریاست معارف و صحیح اعلم الملک که پس از انتقال به تهران به ریاست بیمارستان و استادی دانشگاه و وزارت بهداری رسید، گذشته از دبیرستان مورد بحث، مدارس پسرانه و دخترانه دیگر و مدرسه صنایع مستظرفه و دارالتربیه و مریضخانه نیز در تبریز و شهرهای دیگر ایالت تأسیس گردید.

وی ضمن آن که از جانب فرهنگ دوستان و ترقی خواهان حمایت می‌شده، آماج بغض و نفرت محافظه کاران و مخالفان تجدد و فرهنگ نوین نیز بوده است. چنان که در سال ۱۲۹۶ از سوی این گونه عناصر تحت فشار قراوانی قرار گرفت که استعفا دهد. اگر چه محمد حسن میرزا ولیعهد نیز به رغم آن که اعلم الملک طیب مخصوصش بود، با این گروه هم صدا شد اما اقدامات معارف دوستان و به ویژه

تظاهرات دانش آموزان مدرسه متوسطه که از آن می توان به عنوان سرآغاز ایفای یک نقش اجتماعی مشخص برای مدرسه مزبور یاد کرد، نقشه مخالفان را نقش برآب کرد. گزارش این رویداد در روزنامه تبریز - که مدیرش حسین آقا فشنگچی از پشتیبانان اعلم الملک بود به شرح زیر مندرج است:

انتشار خبر استعفای اعلم الملک «تولید یک هیجان فوق العاده در شاگردان مدارس نموده و احساسات معارف پرستانه ایشان به اندازه ای غلیان نمود که با کمال جدیت حضور رئیس محترم را در اداره خواستار شدند. پس از آن که اصرار و ابرام شاگردان از حد گذشت، ناچار مدیران مدارس اشخاص ذیل را برای شرفیابی حضور مبارک والا حضرت اقدس [ولیعهد] و تقدیم عرایض شاگردان مدارس انتخاب نمودند. آقاخان خورشید سلطان مدیر مدرسه صنایع مستظرفه، آقامیرزا باقر مدیر مدرسه حکمت، آقای کریمزاده حسین آقا مدیر روزنامه تبریز...»<sup>۴</sup>.

نام بردگان به عالی قاپو می روند و پس از مذاکراتی با ولیعهد، او دستور خود را پس گرفته، نماینده ای را مأمور می کند که «آقای اعلم الملک را معجلا در اداره معارف حاضر نمایند که موجب دلنگی محصلین نشود.» هنگام بازگشت اعلم الملک به اداره، شاگردان و معلمین با دست زدن های مشتاقانه از وی استقبال به عمل می آورند و اعلم الملک هم «در مقابل اداره معارف ایستاده، شرحی مبسوط راجع به احساسات معارف خواهان شاگردان نموده، از این گونه حسیات عالی ایشان اظهار تشکر... کرد. یکی از شاگردان مدارس هم بالای کرسی خطابه رفته، از اشخاصی که سب سبب علم می شوند، اظهار انزجار<sup>۵</sup> می نماید.»<sup>۶</sup>

### حیات مدرسه

به هرگونه، مدرسه محمدیه پس از تأسیس و پشت سرگذشتن دشواری هایی از این دست، به سرعت توسعه یافت و تعداد شاگردان آن به زودی از مرز ۲۰۰ نفر گذشت و به دبیرستان شش کلاسه کامل تبدیل شد. در زمان حکمرانی قاجار از دبیرستان هم بنا و اگنذاری حیاط صندوق خانه، از عمارت حرم خانه [دربار ولیعهد] به دبیرستان، این موسسه نوین یاد آموزشی که تا آن تاریخ (۱۲۹۹) از یک ساختمان اجاره ای به ساختمان اجاره ای دیگر انتقال می کرده، دارای محلی دولتی شد و بعدها دوره دوم آن پس از دو بار عویض کرده سرانجام پس از شهریور ۱۳۲۰ به محل سابق مدرسه دخترانه آمریکایی (پروین) انتقال یافت و هنوز هم در همان جا مستقر است.

ریاست مدرسه نخست به عهده میرزا باقر طلیعه نهاده شد. که در عین حال دروس عربی و فقه را نیز تدریس می کرد. وی تحصیل کرده نجف بود و در همان سال تأسیس دبیرستان روزنامه ای ابتداء به نام کلید نجات و سپس طلیعه سعادت منتشر کرده بود. وی که در آغاز باقرنطاق خیابانی نام داشت، سپس به مناسبت انتشار طلیعه سعادت به طلیعه شهرت یافت. میرزا باقر از وابستگان حزب دموکرات بود و به شاخه ای که به مناسبت انتقاد از مشی خیابانی و هوادارانش به تنقیدین شهرت یافته،

تعلق داشت و از نخستین کسانی بود که پس از به قدرت رسیدن جناح اکثریت، در ۲۰ اردیبهشت ۱۲۹۹ به تهران تبعید شد.<sup>۸</sup>

پس از کناره گیری طلیعه از ریاست مدرسه متوسطه، برای مدتی محسن رفعت، برادر تقی رفعت، که به هنگام آمدن قوای عثمانی به تبریز روزنامه آذربادگان را به طرفداری از آنها منتشر کرده بود، کفالت آن جا را به عهده گرفت و اندکی بعد جای به ابوالقاسم فیوضات سپرد. فیوضات پیش تر مدرسه فیوضات را بنیان گذاشته و در پرتو تلاش خود آن جا را به بهترین مدرسه تبریز تبدیل کرده و همزمان با تأسیس مدرسه محمدیه، شاگردان دوره متوسطه و نیز بخشی از اعانة دولتی دریافتی مدرسه خود را در اختیار این دبیرستان نو بنیاد قرار داده، خود به تدریس ریاضیات و فیزیک در آن جا پرداخت. وی در سال ۱۲۹۷ به ریاست دبیرستان و سپس ضمن حفظ سمت به معاونت ریاست اداره معارف نیز رسید و در اوایل قیام خیابانی ریاست دبیرستان را به اسماعیل امیرخیزی سپرده، خود متکفل امور اداره معارف شد و پس از سرکوبی قیام در شهریور ۱۲۹۹ جای به دیگری سپرد. فیوضات از یاران خیابانی و به قولی «مشیر و مشار وی» و نخستین سردبیر روزنامه تجدد، ارگان حزب دموکرات در آذربایجان و از فعالان آن بود. وی که مؤلف چند کتاب درسی بود، بعدها به نمایندگی مجلس و ریاست معارف آذربایجان، فارس، خراسان و معاونت وزارت معارف و . . . نیز رسید.

اسماعیل امیرخیزی که پس از فیوضات به ریاست دبیرستان منصوب شده، از همراهان سردار ملی بوده، به دنبال قاجعه پارك به تبریز برگشته، پس از حوادث خونین محرم ۱۳۳۰ مجبور به ترك وطن



اسماعیل امیرخیزی



اعلم الملک

شده، بعد از هفت سال اقامت در استانبول، برلن، عراق و غرب ایران در سال ۱۲۹۷ خ/ ۱۹۱۸ م به دنبال پایان جنگ اول جهانی و تسلیم عثمانی، به تبریز برگشت و یک چند با حسین آفانگچی در انتشار روزنامه تبریز همکاری کرده، ضمن نوشتن مقالات، بسیاری از سروده‌هایش را نیز در آن انتشار داد و سرانجام به استخدام اداره معارف درآمد، در مدرسه متوسطه به کار پرداخت. خود وی در این مورد چنین نوشته است: «... پس از مدتی جناب آقای فیوضات به بنده فرمودند آیا مایل هستید که در مدرسه متوسطه (فردوسی فعلی) ادبیات فارسی تدریس کنید؟ گفتم: با کمال امتنان حاضر هستم. در تاریخ سال ۱۲۹۸ شمسی تدریس ادبیات از طرف فرهنگ به عهده بنده واگذار شد... و پس از اندک مدتی مدیریت مدرسه ضمیمه معلمی شد. با نهایت اشتیاق تا آن جا که می توانستم در انجام وظیفه می گویشدم و در حزب دموکرات نیز از بدل مجاهدت دریغ نمی کردم.»<sup>۹</sup>

امیرخیزی که از اعضای هیئت مدیره حزب دموکرات در آذربایجان و پیشهادکننده نام آزادستان برای آذربایجان در آن دوره بود، ضمن تدریس و اداره دبیرستان، مدیریت مجله ادب، ارگان انجمن ادبی محصلان آن جا را نیز از شماره ۷ تا ۱۲ آن، که در فاصله مرداد ۱۲۹۹ و تیر ۱۳۰۰ منتشر گردیده، عهده دار شد. شش شماره تخصصی این مجله در فاصله آبان ۱۲۹۸ تا خرداد ۱۲۹۹ تحت مدیریت عبدالله زاده فریور و با سرمدیری یحیی دانش (آرین پوربهدی) انتشار یافته است. شماره های ۶ تا ۸ ادب در دوره قیام و شماره های واپسین آن در دوره اندر هار پس از سرکویی منتشر گردیده است.

در همین دوره عبدالله زاده فریور نظامت مدرسه را به عهده داشت. وی که در سال ۱۲۶۷ خ/ ۱۸۸۸ م در یک خانواده خوبی در تفلیس به دنیا آمده بود، پس از تحصیل در رشته های ریاضیات و تعلیم و تربیت، در همان تفلیس و آنگاه در گنجه و باکو معلمی کرده، از سال ۱۲۸۸ خ/ ۱۹۰۹ م در مدرسه اتحاد ایرانیان باکو به تدریس ریاضیات و دفتر داری و حسابداری پرداخت و در زمان مدیریت محمد علی تبریزی در آن مدرسه معاونت وی را به عهده گرفت و پس از عزیمت او از باکو، در زمستان ۱۲۹۴ خ/ ۱۹۱۵ م به مدیریت آن جا منصوب گردید. وی تا سال ۱۲۹۷ خ/ ۱۹۱۸ م که به علت درگیری های ناشی از انقلاب و کشمکش های بلشویک ها و فساتنی ها به ایران آمد، ضمن تدریس و مدیریت مدرسه مذکور در کارهایی چون تألیف نامه نویسی، کارگردانی و هنرپیشگی و سازماندهی شاخه باکوی حزب دموکرات ایران، وابسته به شاخه آذربایجان و انتشار ارگان آن، روزنامه آذربایجان جزء لاینفک ایران، تأسیس مطبعه و تشکیل قرائت خانه و دیگر امور عام المنفعه مربوط به ایرانیان مقیم باکو فعال بوده است. او در عین حال با ترجمه و تألیف نیز سروکار داشت و کتابی به نام ناپولیتونون تاریخی (تاریخ ناپلئون)، نوشته ن. د. نوستوف را به اتفاق داداش بنیادزاده (۱۹۳۸-۱۸۸۸)، انقلابی و دولتمرد بلشویک معروف آذربایجان شوروی، از روسی به زبان ترکی آذربایجانی ترجمه کرده اند. این کتاب در سال ۱۹۱۳ در باکو منتشر شد.

عبدالله زاده فریور پس از عزیمت به ایران در همان سال ۱۲۹۷ خ به نظامت مدرسه متوسطه محمدیه منصوب گردید. وی ضمن انجام وظایف مربوط به نظامت مدرسه و تدریس زبان روسی و ریاضیات در آن جا، در امور فوق برنامه مدرسه نیز با جان و دل فعالیت می کرده است. حسین امید که در همین سال ها دانش آموز مدرسه مذکور بوده، گواهی می دهد که «آقای عبدالله زاده فریور در تشکیل مجالس سخنرانی و نمایش محصلین سعی و مجاهدت می نمودند و این مجالس در مدرسه تشکیل می یافت.»<sup>۱۰</sup>

احتمالاً یکی از نخستین کارهای تئاتری وی در دبیرستان، نمایشی است که در روزنامه قهریز از آن به عنوان «یک تئاتر مشعشع» یاد شده است. بنا به گزارش روزنامه قهریز این نمایش که در تماشاخانه آرامیان از طرف شاگردان مدرسه متوسطه تبریز به موقع تماشا گذاشته شد، از هر جهت دارای مزایای عالییه و در خور هرگونه تقدیر و تمجید بود [جالب توجه آن که] این تئاتر... به منفعت یک نفر محصل تبریزی بوده که در تهران تحصیل می کرد. بدستخانه در این اواخر کفیل خرج او فوت کرده، در صورتی که دو ماه دارد تا مدرسه را تمام کند، به واسطه این قضیه معطل مانده است... در این گزارش پس از تأکید بر تأثیر فوق العاده نمایش بر تماشاگران، خاطر نشان ساخته شده است که «آقای اعلم الملک رئیس معارف» که حضور داشته، نطق مفصلی ایراد کردند دایر بر این که تیاتر برای تهذیب اخلاق و تزکیه نفس است که بدان وسیله حاضرین به تکمیل مراتب انسانیت موفق گردند.<sup>۱۱</sup> گفتنی است که پیش از اجرای نمایش مذکور، کمیته «حکایت مسیوژوردان حکیم نباتات فرانسوی و درویش مست علی شاه حادوکن مشهور» اثر میوزافتح علی آخوندزاده در ۱۳ صفر ۱۲۹۷/۲۲ آبان ۹۷ به کارگردانی عبدالله زاده و به نفع مدرسه صنایع مستظرفه در تبریز اجرا گردیده بود و پس از آن نیز نمایش های دیگری، از جمله وطن یا خود سلسره، اثر نامق کمال، به کارگردانی وی اجرا شده است. گزارش نمایش اخیر، که به کوشش جمعیت جدید التالیس نشر معارف در آذرماه ۱۲۹۸ به اجرا درآمده، تحت عنوان «یک نمایش ادبی» در روزنامه تجدد انتشار یافته است. این گزارش طولانی، که احتمالاً به قلم تقی رفعت نوشته شده باشد، با این پاراگراف پایان می گیرد: «من حیث المجموع، جمعیت نشر معارف شریف جلیم حاضرین را به تماشای یک پس ادبی و حسی نائل گردانیده، تشکرات عمومی را استحقاق نمودند. آقای عبدالله زاده، رئیس جمعیت مذکوره، موفقیتی که در این اندک مدت از قوه به فعل آورده اند، امیدواری هایی را که از اقدامات ایشان می رفت، دارند به موقع تحقق و ظهور می گذارند.»<sup>۱۲</sup>

عبدالله زاده، گنشته از فعالیت های نمایشی، در کار نویسندگی و دادن کنفرانس های علمی روشگرانه نیز در این دوره فعال بوده است. سلسله مقالات او تحت عنوان «اقتصاد سیاسی» که در چند شماره (پاییز و زمستان ۱۲۹۸) روزنامه تجدد به چاپ رسیده، بی گمان برای اکثر خوانندگان ایرانی در آن زمان در بردارنده آگاهی های جالب توجهی بوده است. مقالاتی نیز از وی تحت عناوین «تربیت

ایرانیان قدیم» و «تربیت و تدریسات قرون آخری» در شماره‌های ۱۰ و ۱۱-۱۲ مجله ادب، که خود تا شماره ۶ مدیر آن بوده، به چاپ رسیده است. استعفای وی از مدیریت مجله ادب در نوشته‌ای تحت عنوان «استعفای مأسف» چنین منعکس شده است: «آقای عبدالله زاده که از اول تأسیس و نشر مجله ادب مدیریت آن را عهده‌دار بودند، در این اواخر به مناسبت پاره‌ی مشاغل استعفا داده و از اداره معارف تقاضای قبول کرده‌اند و اداره معارف هم درخواست ایشان را پذیرفته و درج آن را در مجله ادب ابلاغ نموده. هیئت تحریریه ادب هر یک به نوبه خود از این پیش آمد غیرمنتظر اظهار تأسف نموده و از قبول زحماتی که تاکنون در نشر این مجله جوان کرده‌اند، تشکر و تمجید می‌نمایند و ضمناً تمنی دارند که توجهات و مساعدت فکری و قلمی خود را از این مجله جوان دریغ نفرمایند. مجله ادب»<sup>۱۳</sup>

یکی از کنفرانس‌های علمی عبدالله زاده در اواخر آبان‌ماه ۱۲۹۸ در تالار عمارت جمعیت خیریه با حضور جمعیت کثیری برگزار شده است. عنوان این کنفرانس «حفظ الصحة مدرسه» بود که متن آن در سه قسمت، در شماره‌های ۲۸-۳۰ (۳ و ۱ و ۱۸ آذر) روزنامه تجدید به چاپ رسیده است. عبدالله زاده در سال‌های بعدی زندگی خود که تا مرداد ۱۳۳۸ ادامه پیدا می‌کند، در زمینه‌های مختلف فرهنگی-هنری فعال بوده است. پرداختن گسترده به آثار و احوال این «خدمت‌گزار جدی معارف آذربایجان» نیازمند فرصت دیگری است.

در اشاره به کادر آموزشی مدرسه متوسطه محمدیه جا دارد به بعضی از معلمان آن، کسانی چون سید احمد کسروی و تقی رفعت نیز اشاره شود. کسروی، که در آن تاریخ میراحمد حکم آواری (حکم آبادی) نامیده می‌شده و خود سیداحمد کسرابی امضا می‌کرده، از سال ۱۲۹۳ خ در مدرسه آمریکایی تبریز به تدریس عربی و تحصیل انگلیسی اشتغال داشته و کتاب النجمة الدویه، که در حقیقت راهنمای آموزش عربی به شیوه‌ای ابتکاری و نوین بوده، از تألیفات وی، و احيانا نخستین تألیف منتشر شده او در همین دوره است. این کتاب به مسائل آموزشی دبیرستان‌های تبریز در آن خوانده شدی<sup>۱۴</sup>. از تألیفات دیگر وی در این دوره، کتاب پنج جلدی شریعت احمدی بوده که در سال ۱۲۹۷ برای تدریس در مدارس تألیف شده است. خود وی در مقاله‌ای تحت عنوان «مکاتیب وارده در جواب اعتراضات» که در روزنامه تبریز به چاپ رسیده، درباره این کتاب چنین می‌نویسد: «بنده سال گذشته به تصویب اداره جلیله معارف پنج جلد کتاب شریعت برای مدارس ابتدایی، مطابق مقررات وزارت جلیله تألیف نموده و شریعت احمدی نام نهادم. آقای میرزا محمد علی خان، مؤسس و مدیر کتابخانه معرفت همه آن پنج جلد را با حروف سربی چاپ گردانید. اعلی از آقایان مدیران مدارس شهر نیز زحمات بنده را تقدیر نموده، و شریعت‌هایم را برای تدریس در مدارس خود قبول و معین کردند. من به تمجید و توصیف کتاب‌های خود موقع نمی‌بینم، خود خواننده محترم یک جلد از آن‌ها را با نظر دقت و امعان مطالعه نماید، اگر شخصی منصف و با اطلاع از اصول است، قطعاً اعتراف خواهد کرد



که از مؤلفات عادی نبوده و از روی متود اصولی و با سلیقه و ترتیب مخصوصی تألیف گردیده . . .  
این نامه در پاسخ کسانی که شمرده نشدن تولی و تیری از فروع دین را مورد انتقاد قرار  
می داده اند، نوشته شده و پس از استدلال‌هایی با همان روحیه ستهندگی که هرگز وی را ترك نکرد،  
چنین پایان گرفته است: «آقایان بیهوده به خود زحمت ندهید. عرصه سیمرخ جولان گاه شما نیست. ما  
از آنان نیستیم که حلال از حرام نشناخته و چیزی گفته یا بنویسیم که مدرکی برای اثبات حقانیت خود  
نداشته باشیم. . . ۱۵»

کسروی در مورد به کار گرفته شدن خود در مدرسه متوسطه می نویسد: «از سوی اداره فرهنگ  
مرا برای آموزگاری عربی در دبیرستان دولتی (که یگانه دبیرستان آذربایجان بود) خواندند و ماهانه  
آبرومندی که به کم تر آموزگاری دادند برایم به دیده گرفتند. در این کار دست فیوضات در میان می بود  
که این هنگام دستیاری فرهنگ را می داشت. ۱۶» وی تا شهریور ۱۲۹۸ که به عدلیه منتقل شد، یعنی به  
مدت دو سال در مدرسه محمدیه تدریس کرده است.

درباره نقی رفعت از دیگر آموزگاران دبیرستان محمدیه، که شرح احوال و آثارش مقاله ای مفصل  
و مستقل می طلبد، در این جا همین قدر می توان گفت که وی از هم قدمان نزدیک و از رازداران  
خیابانی بوده و گذشته از سردبیری تجدید و نوشتن غالب مقالات آن و به ویژه نطق‌های خیابانی، نشریه  
آزادستان را نیز که ارگان نهضت تجدید ادبی فوران زده از قلب جنبش دموکراتیک بوده و او رهبر  
بی رقیب آن به شمار آمده، می نوشت.

کشفیات

تاریخ روشن



با توجه به این حقیقت که پژوهندگان و شاعران برجسته ای چون یحیی آرین پور و حبیب ساهر و . . . از شاگردان مستقیم و هواداران پروپاقرص رفعت بوده اند، می توان باور کرد که همه بذره‌های افکنده شده به دست آن انسان پویا به مزرعه ای که لگدکوب گزمگان گردید، نابود نشد و سال‌ها بعد جوانه زد و شکوفا شد.<sup>۱۷</sup>

### مدرسه محمدیه و قیام خیابانی

اکثر کادر اداری و آموزشی دبیرستان از فعالان و وابستگان حزب دموکرات ایران و به طور کلی از هواداران دموکراسی بودند و دانش آموزان نیز غالباً در همان طیف قرار می گرفتند. کسروی در گزارشی که از آغاز خیزش خیابانی به دست داده، درباره نقش شاگردان در آن جنبش ملی چنین نوشته است: «فردا (۱۸ فروردین ۱۲۹۹) چون روز شد، خیابانی و همدستانش نخست شاگردان دبیرستان‌ها را وا داشتند که بر بازار ریزند و با هياهو و فشار بازاریان را به بستن دکان‌ها برانگیزند. (چنان که گفته ایم آقای فیوضات، که یکی از نزدیکان خیابانی می بود، دستیاری اداره معارف را داشت و از این رو رشته دبیرستان در دست آنان می بود.) اینان در بازارها گردیده، دکان‌ها را بنادیدند و سپس به قویون میدانی رفته، چوبه دار را که از زمان نایب الایلی مکرّم الملک بازمانده و خود داری می بود که چند تن از آدم کشان خیابانی بالای آن رفته بودند، کجده و آتش زدند. پس از این نمایش و کوشش شاگردان، چون بازاریان به تجدید رو آوردند، ابوهی بیش تر گردید. . . .»<sup>۱۸</sup>

مجله ادب که پنج شماره از آن پیش از درگیری قیام منتشر گردیده بود، با جنبش دموکراتیک و جریان تجدید ادبی-فرهنگی آن پیوند تنگاتنگ داشته است. بعضی از معلمان و اولیای مدرسه چون فیوضات، عبدالله زاده، امیرخیزی، رفعت و . . . که از فعالان حزب و سران جنبش بودند، ضمن همکاری با روزنامه تجدید، ارگان حزب، و مجله آزادستان، با ادب نیز همراهی داشته اند. تقی رفعت، سردبیر تجدید و نویسنده اصلی آزادستان، ضمن تدریس در دبیرستان، سرپرستی انجمن ادب را نیز که اغلب نویسندگان مجله ادب عضو آن بودند، به عهده داشت. دانش آموزانی چون یحیی دانش (آرین پور)، غلام حسین طبیب زاده و ع. ب. ترکی (عباس نیک منش که بعدها دبیر تاریخ و جغرافی همان دبیرستان شد) و . . . که از نویسندگان ادب بودند، گاهی نیز مطالبی در تجدید به چاپ می رساندند. چنان که آرین پور، سردبیر ادب، پیش از انتقال به مدرسه محمدیه، یکی از نخستین سروده های خود با مطلع «ایا فلک زاده ملت ز خواب برخیزد / بمی نمانده که خاک سیه به سر ریزد» را با امضای «یحیی میرزا، شاگرد مدرسه تمدن» در شماره ۱۱ (۲ شعبان ۱۳۳۵/۳ خرداد ۱۲۹۶ / ۲۴ مه ۱۹۱۷) روزنامه تجدید به چاپ رسانده بود.

به جهاتی از این دست بود که وقتی نخستین شماره ادب انتشار یافت، تجدید از انتشار آن چنین استقبال کرد: «حادثه ادبیه این هفته در این شهر - که حادثات ادبی در فضای افسرده آن چندان

کثیرالوقوع نیستند - انتشار مجله نو ادب است. این مجله جوان، که با یک ذهن آزاد، یک فکر آسوده و یک روح صاف، محصلین جوان به نگارش آنها می پردازند، با یک شکل زیبای خوش آیند، صحائف پاک، بی شائبه خود را به انظار قارئین عرض و تقدیم می نماید. همه بیست و چهار صفحه اولین شماره ادب پر از مطالب مفیده متنوع، و در میان مندرجات آن، ترجمه منظوم یک منظومه ویکتور هوگو [به ترجمه ی. دانش] شایسته تمجید و تقدیر می باشد. . . ما این پشاهنگان قافله جوانان را که به قول خودشان با (شهامت جوانی) و (سودای پاک ترقی) قدم به عرصه مطبوعات می گذارند، با مسرت و امیدواری سلام می کنیم. ۱۹۴

و گردانندگان ادب نیز متقابلاً در شماره دوم نشریه خود از این «تقریظ تقدیرآمیز» چنین تشکر کرده اند: . . . ما تقدیرات مرشدانه و ناصحانه جریده محترمه مذکور (تجدد) را با کمال افتخار و احترام تلقی نموده، امیدواریم که با مساعدت و تعلق حسن توجهات ادبا و دانشمندان معظم و ارشد خودمان، موافق انتظارات هموطنان و آمال شخصیه خود در خدمت گذاری موفقیت خواهیم یافت. . . .

در شماره ۶ ادب، که نخستین شماره منتشر شده آن مجله پس از آغاز قیام دموکرات های آزادستان است، شعری تحت عنوان «آزادی - آزادستان» به چاپ رسیده است که سراینده آن ی. دانش (یحیی آیین پور) است:

بیال ای کشور ایران به زیر نور آزادی / که آزادستان آمد کنون و خورشور آزادی  
تو ای دیرینه آزادستان دستور ایرانی / که بر ایرانیاں آموختی دستور آزادی  
تو آن سامان پاکستی که بود از دیرگیاهاست / به دل سودای استقلال و در سر شور آزادی  
کنون بر دست بگرفتی درفش کساویانی را / زدی فریاد استقلال! اندر صور آزادی  
چه شب های سیه بردی به شرمگیت تا سحرگیاها / بر پیشان داشتی دل را ناله ناسور آزادی  
هزاران پور بی پاک تو جفاان دادند بی پروا / سطرسان به دور شمع روی حور آزادی  
هلا! خوش باش! خوش زی، کنز همه اقران نام آور / به نامت شد مطرز سرخ گون منشور آزادی  
گلوی دیو استبداد را بس سخت به شردی / تویی آرگویی سر پنجه پر زور آزادی  
جوانان! جمع بنماییم آزادی و (دانش) را / که ما هستیم و ما باشیم ای در پور آزادی

شاهزاده یحیی میرزای جوان گذشته از همراهی معنوی، مثل بسیاری از دانش آموزان عملاً نیز با جنبش دموکراتیک همراهی داشت. چنان که در تظاهرات با شکوه روز دوم تیر ۱۲۹۹، که به مناسبت انتقال رهبری قیام به عالی قاپو، در برابر آن بنای دولتی و در پیشگاه شیخ محمدخانیانی برگزار گردیده، تعلق شورانگیزی ایراد کرده است. قسمت هایی از گزارش روزنامه تجدد از این تظاهرات

عینا نقل می گردد: «... یک از کستر نظامی که مارسیز را می زد، به ترنم آمد و نسیم خفیفی که در آن موقع باریک [۹] روز به زحمت می وزید، یک جمله از سرود انقلابی فرانسویان را به گوش ها ایصال نمود:

برخیز ای شیر آزادستان!

این شاگردان مدارس بود که وارد [میدان مقابل عالی قاپو] می شدند. محصلین مدرسه متوسطه و کلاس های ششم مدارس ابتدایی دولتی، با معلمین و مدیران خودشان می آمدند، یک دسته موزیک نظامی مارسیز را می سرود و شاگردان متوسطه هم آواز می خواندند:

برخیز ای شیر آزادستان

آزادی از تو می ستان...

ما در تو آزاد زادت

بر استبداد انقیادت

از چه روی، از چه روی، از چه روست؟

شاگردان مدارس در آنجا جلوتر تالار صفت هستند. آقای محیی میرزادانش، محصل فارغ التحصیل امساله مدرسه متوسطه تبریز، بالای کرسی رفته و نطق ذیل را ایراد نمود:

ای پدران، برادران ما، آزادی ستانان آزادستان! ما شما را این چنین دوست می داریم. ما دوست می داریم که شما را این چنین آزادی خواه و آزادی ستان و بالاخره آزاد ببینیم. قیام های آزادی خواهانه و در نتیجه آن، موفقیت های آزادی بخش همیشه کار و بار شما باشد! میدان مبارزه و مجاهدت با صداهای بلند شما و همه مظهریات شما به ترنم آید. آتش شجاعت و مردانگی در چشم های شما برق زند. پای شما نلغزد و در طریق تمدن و تجدد با یک متانت و بسالت قابل به تجلیل راه پیماید. دست شما نلرزد و در پیکر مملکت عزیزمان هر عضوی را فاسد و فساد آن را دواناپذیر یافتید، بدون تردد و ملاحظه به قطع و اجزاع آن به دوزخ و اجزاعات آن بیک زخم خورده را التیام دهید. و نلرزد قلب شما، قلب نیرومند شما، قلب فدایی و قهرمان شما در کار بزرگی که پیش گرفته اید، تا آخر، یعنی تا به مرحله فیزیکی و کامیابی و با یک اطمینان و جلالت روزافزونی کوشش ورزید...

تنرسید و آزادی و استقلال خود را تأمین نمایید. آزادی و استقلال خودتان و مال ما را. زیرا که ما آزادی و استقلال می خواهیم، این مملکت مال ما است و ما قبل از آن که فرزندان شما باشیم، ما این وطن بوده ایم. ما علاقه مندترین عنصر ایرانی، اسم ما استقبال، آیه، اسم ما فردا است! ...

ایران معبود ما است، ایران جان ما است!

همین که ناطق این حرف ها را تلفظ نمود، موزیک به ترنم آمد. شاگردان مدارس یک

مارش ملی را بنای سرودن گذاشتند:

ایران، ایران جان ما است و . . .

پس از اتمام آن مجدداً آقای دانش دوام نمود:

ما در این ایران عزیز و گرامی خودمان یک رژیم آزاد و مستقل می خواهیم که آثار ملالت بار انحطاط و تندی را از این محیط رفع و دفع نموده، علایم حیات تازه و شریفی را در جای آن پدیدار سازد. ما در ایران پرستیده خودمان یک حکومت دموکراتیک می خواهیم که این مملکت و ملت را مانند سایر وطن های سایر ملّت ها با مؤسسات و تشکیلات مدنی قرن حاضر مجهز گرداند و ما جوانان ایرانی را اطمینان بخشد که مثل جوانان سایر ملل خواهیم توانست [بتوانیم] با علم و معرفت زمان خودمان مسلح گشته، خود را برای آتیه، یک آتیه سزاوار و آبرومند حاضر نماییم . . .

بلی، ما فهمیده ایم که یک حیات ذلیلانه در اسارت بیگانگان، زندگی در یک وطن محروم از آزادی و استقلال، حیات نیست، زندگی نیست. مرگ، یک مرگ آبرومند و با شرف هزار بار بهتر از این حیات و از این زندگی است، و با این حسیات، این افکار و این عقاید است که ما قیام و نهضت آزادی ستاننده شما را تیریک و تجلیل نموده، حسدای خود را در این فضای آزاد بلند می کنیم: «زنده باد دموکراسی! زنده باد قیام دموکراتیک! زنده باد مجاهدین آزادستان! زنده باد آقای خیابانی!»

وقتی نخستین و دومین شماره های مجله آزادستان در ۱۵ جوزا (خرداد) و ۱۵ سرطان (تیر) ۱۲۹۹ منتشر شد، در شماره هشتم مجله ادب - اسد [مرداد] ۱۲۹۹ - با آن چنین همدلی نشان داده شد: «گرامی نامه آزادستان در تحت نظر و منویبت آقای میرزا تقی خان رفعت با اسلوب تجدیدکارانه، که آئینه افکار و سلیقه یک عده جوان متجدد است، به تازگی منتشر می شود. قارئین محترم ادب را به

کتاب ۱۹

سال اول پژوهشگاه بروج ذلوان ۱۳۹۹ مطالعات فرهنگی (۱۰)

# رتال جامع علوم انسانی

# احباب

مجله ایست: علمی، ادبی، اخلاق و تاریخی.

در همراه شمس یکمرتبه از طرف «هیئت محصلین متوسطه» نشر میشود

مطالعه و تدقیق مقالات آن مجله یادآوری می‌کنیم و کارکنان ادب با کمال صمیمیت موفقیت آن نامه جوان را به تعقیب مرام خود آرزو می‌کنند. \*

می‌دانیم که شماره سوم آزادیستان چند روز پس از انتشار شماره مذکور ادب، یعنی در ۲۰ سرطان (تیر) همان سال منتشر گردید و شماره چهارم آن هنوز در چاپ خانه بود<sup>۲۰</sup> که قیام خیابانی به خاک و خون کشیده شد و نویسنده آن، یک روز پس از کشته شدن شیخ، در ۱ محرم ۱۳۳۹/۲۳ شهریور ۱۲۹۹، در روستای قزل دیزج، واقع در نزدیکی تبریز خودکشی کرد و به احتمالی نیز به قتل رسید. این دموکرات پرشور و تجددخواه کم نظیر در تاریخ ایران و شاعر و نویسنده مستعد و نستوه به هنگام مرگ تنها ۳۱ سال داشت.

احمد خرم، یکی از شاگردان رفعت تحت عنوان «چهره ملال» شعری در رثای استاد خود گفته، آن را تحت عنوان «اتحاف به روح آموزگارم مرحوم میرزاتقی خان رفعت»، در شماره ۱۰ ادب، که به علت شرایط پیش آمده با تأخیری چندماهه، در دلو (بهمن) ۱۲۹۹ انتشار یافته، به چاپ رساند. تاریخ سرایش شعر، ۷ محرم ۱۳۳۹ است.

پس چیده جهان یک سره در چادر ظلمت / انوار صفادار قمر با لب خندان  
می داد به صد عشق همی بوس فرزان / بر چهره زیبا و فسون کار طبیعت  
آن گاه که مجذوب طبیعت شده بودم / زانو زده حرگه و خدمت شده بودم  
رومی، شبی، خاسته از عالم بالا / با چشم سیه، چهره بی رنگ و غم افزا  
لب‌های سفیدش همه پر لرزش محسوس / با یک حرکت گفت: بر این زندگی افسوس!  
وان گاه نهان گشت چو یک پرده واهی / در عمق دلم مانند از آن دیده‌نگاهی  
آفاق طبیعت همگی خائف و لرزان / بر چهره خود قرص قمر رنگ الم داد  
ناگه ز دل ظلمت شب خاسته فریاد / «افسوس بر این زندگی و مردم نادان!»  
چهار سال پس از مرگ رفعت و انتشار آن آرزو همین شعر را پایان بخش مقاله «قبر شاعر» خود  
که در شماره سه سال دوم (خرداد ۱۳۰۴) مجله فرهنگ، منطبعة رشت به چاپ رسیده، قرار داده  
است. کمی آرزو بر آن بود که اگر رفعت، این «نویسنده زبانه‌ست و شاعر جوان...» می‌ماند، تغییرات  
مهمی در ادبیات ایران می‌داد؛ [حتی] ممکن بود انقلاب ادبی ایران به نام او صورت بگیرد. حبیب  
ساهر، شاعر باریک اندیش، از این معلم خود چنین یاد کرده است: «... یک روز، صبح، معلم  
جوانی، بسیار خوش سیما، با لباس مشکی و کراوات رنگین و با کلاه ترکان جوان وارد کلاس ما شد.  
او میرزاتقی خان رفعت بود و در ممالک عثمانیه تحصیل کرده و معلم زبان و ادبیات فرانسه بود. نگو،  
معلم جدید ما شاعر هم بوده و به زبان‌های ترکی و فارسی و فرانسه شعر می‌ساخته. ابتدا در مجله  
ادب، که از طرف دانش‌آموزان منتشر می‌شد و بعدها در مجله تیگر و روزنامه تجدید اشعار رفعت را  
می‌خواندیم... رفعت شاعر نوپرداز بود و به سبک ادبیات جدید ترک و به شیوه شاعران ثروت فنون

شعر می ساخت، به زبان پارسی، بسیار جالب توجه. به زودی مکتبی به وجود آمد، مکتب رفعت. چون در مدرسه مبارکه محمدیه شاعر فراوان بود، بین آنان چند نفر، از جمله احمد خرم، تقی بزرگر، یحیی میرزا دانش (آرین پور) کنونی از چهره های درخشان شعرنو گردیدند.

مدیر مدرسه، مرحوم امیرخیزی، گرچه ادبیات قدیمی و عروض و قافیه تدریس می کرد و شعرای جوان را به سرودن غزل و قصیده تشویق می نمود و به پسر میرزا جواد ناطق نسبت ناصح می داد. ما ناخلف ها پیرو مکتب رفعت بودیم... ناگفته نماند که گاهی نیز برای خاطر امیرخیزی غزلی و قصیده ای هم می ساختیم. رفعت غزل و قصیده را نمی پسندید، امیرخیزی نیز به چشم حقارت به اشعار جدید می نگریست، نوپردازی رفعت غوغایی برانگیخت، هم در تبریز و هم در تهران و شیراز، چنان که ایرج میرزا نوشت:

در تجدید و تجدد و اشد / ادبیات شلم شوربا شد

می کنم قافیه ها را پس و پیش / تا شوم نابغه دوره خویش

و محمود غنی زاده نیز ساکت نماند، چنان که در مجله گاه که در برلین طبع و منتشر می شد قطعه شعری از رفعت را با غزلی مقایسه کرد و با استهزا چنین نوشت: «ادبیات والده خانی! سخن کوتاه... رفعت نخستین شاعر نوپردازی بود که اولین سنگ بنای شعرنو را گذاشت و رفت... و فراموش شد»<sup>۲۱</sup>

### میراث مدرسه

مدرسه متوسطه تبریز، که در سال ۱۳۱۳ هجری مان با برگزاری هزاره سراینده شاهنامه، فردوسی نامیده شد، هنوز هم پابرجاست. <sup>۲۲</sup> در این مدت هشتاد و اند سال هزاران نفر در آن تحصیل کرده اند و بعضی از آنها در زمینه های مختلف علمی و فرهنگی و اداری و سیاسی موفقیت هایی به دست آورده اند. صدها معلم نیز در این دبیرستان، کلمه پیش از تأسیس دانشسرا، عمده ترین کانون آموزشی-روشنفکری آذربایجان بوده و به عبارت دیگر نقش دانشگاه در این ایالت را داشته، تدریس کرده اند که یاد رفتگان شان گرامی باد و زندگانشان کلامروا کردند. در این جا به یاد کرد نام بعضی از سرشناسان آن ها از بدو تأسیس مدرسه محمدیه تا اوایل دهه ۱۳۲۰ بسنده می شود.

ادیب خلوت آشتیانی متخلص به آشوب، زاده آشتیان و تربیت یافته تبریز و از ملازمان ثقة اسلام شهید و مؤلف و مصحح چند اثر ارزنده. وی مدتی در بلژیک به تدریس زبان های شرقی اشتغال داشته است. ظاهر خوش نویس، کاتب چنین کتاب و از آن جمله چند قرآن؛ حاجی میرزا باقرخان حکمت، مدیر مدرسه متوسطه حکمت و مؤلف چند کتاب درسی در زمینه علوم طبیعی و اخلاق؛ حبیب الله جاوید، که مدیر دبیرستان تمدن و معلم تاریخ مدرسه محمدیه و شاعر و سرودساز بوده و بعداً به بانک ملی منتقل شد و تا معاونت بانک ملی آذربایجان ارتقا یافت؛ دکتر غلام حسین پزشکی و

دکتر سید محمدخان موسوی و دکتر علی اکبر خان پیشوا، دبیر فیزیک؛ هادی سینا، استاد میرز زبان و ادبیات عرب که بدیع الزمان فروزانفر درباره اش گفته، «سینا از علمای قرن پنجم هجری است. ۴۴ علی هیت، دامستان دیوان کشور و وزیر دادگستری؛ احمد بهمنیار و جلال همایی، استادان نام آور دانشگاه؛ دکتر غلام علی رعندی آذرخشی، که خود فارغ التحصیل سال ۱۳۰۶ همان مدرسه بود؛ سید مهدی نسودی، از شاگردان دوره اول مدرسه و از نویسندگان مجله ادب؛ دکتر موسی عمید، دبیر عربی و تاریخ دبیرستان و استاد و رئیس دانشکده حقوق؛ عباس نیک منش (ترکی)، دبیر تاریخ و جغرافیا، که در دوره دانش آموزی مقالاتش در ادب و تجدد به چاپ می رسید؛ علی اصغر شمیم، دبیر تاریخ و جغرافیا؛ حسین امید، از شاگردان دوره های اولیه مدرسه محمدیه و دبیر فیزیک و شیمی و مؤلف نزدیک به صد جلد کتاب در زمینه های مختلف ادبی و علمی و درسی و به ویژه تاریخ فرهنگ آذربایجان در دو جلد؛ باقر امامی، دبیر ریاضی از سال ۱۳۱۷ و از بانیان گروه فرهنگی خوارزمی؛ محمد امین ادیب طوسی و سید حسن قاضی طباطبایی و دکتر مهدی روشن ضمیر، استادان دانشگاه تبریز؛ حبیب ساهر، دبیر تاریخ و جغرافیا و شاعر؛ محمد علی نورقالیچی، ریاضی دان و استاد دانشگاه و بالاخره استاد دکتر محمد حسن لطفی، مترجم گرانمایه بیست و چند اثر مهم فلسفی جهان و از آن جمله آثار افلاطون به زبان فارسی که از دوره تحصیل خود در آن مدرسه بعنوان بزرگترین خوشبختی زندگی اش یاد کرده و مدیران و معلمانش را کسانی توصیف می کند که «... بقایای ایده آل دوره مشروطیت را هنوز داشتند...»<sup>۲۳</sup>

### یادداشت ها

- ۱- برای اطلاع بیشتر بگردید به: رحیم رئیس نیا، ایران و عثمانی در آستانه قرن بیستم، تبریز، ۱۳۷۴، انتشارات ستوده، ج ۳، ص ۱، صص ۴۱-۳۸.
- ۲- حسین امید، تاریخ فرهنگ آذربایجان، تبریز، ۱۳۳۲-۳۴، ج ۱، ص ۵۸.
- ۳- احمد کسروی، زندگی من، تهران، ۱۳۴۸، کتاب فروشی پایدار، صص ۸۳-۸۳۳.
- ۴- محمد علی صفوت، تاریخ فرهنگ آذربایجان، قم، ۱۳۲۹، ص ۶۸.
- ۵- ایشان بعدها نیز، به هنگام تألیف کتاب خانه لطفی هم از آن نام، ۱۳۳۵، به همت کتاب دوستان شهر، با اهدای ۵۶۸ جلد کتاب در این امر فرهنگی شوکت کرده و مشرب به کتاب خانه ملی هاشمی، ص ۵۷.
- ۶- صفوت، پیشین، ص ۷۱.
- ۷- روزنامه تبریز، ش ۲۷ (۱۸۲) (۲ رمضان ۱۳۳۷).
- ۸- مهدی مجتهدی نوشته است که وی پس از تبعید «در عدلیه شغلی گرفت، در تشکیلات داور با رتبه عالی به خدمت پذیرفته شد و...» (رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، تهران، بی تا، ص ۱۱۶) اما از نوشته کسروی چنین بر می آید که ظلیعه دست کم در نیمه نخست سال ۱۲۹۸ به عدلیه منتقل شده بوده است (کسروی، پیشین، ص ۱۲۵) از یک آنگهی هم که «میرزا باقر طلبه»، معلم عربی مدرسه متوسطه «به مناسبت درگنشت پدرش در شماره ۱۱ قوس (آذر) ۱۲۹۸ روزنامه تبریز داده، چنین مستفاد می شود که وی پس از انتقال به عدلیه، همچنان به تدریس در مدرسه متوسطه ادامه می داده است. اگر این گمان درست باشد، می توان حدس زد که کنار رفتن از مدیریت مدرسه با انتقالش به عدلیه بی ارتباط نبوده



است. در عکس هم که از معلمان و دانش آموزان مدرسه سه کلاسه متوسطه رشت، ۱۳۰۳ یا ۱۳۰۴ خ برداشته و در مجله ایران شهر (ش تیر ۱۳۰۴) چاپ و در یادگارنامه فخرایی (عکس ۱۷) تجدید چاپ شده است، آقای میرزایاقرطلمحه (مدعی عمومی) با عمامه ای بر سر و عصایی در دست، در کنار «آقامیرزا، ابراهیم فخرایی» حضور دارد. بنابراین وی در حدود ۵-۴ سال پس از تبعید از تبریز دامستان گیلان بوده است. او با کسروی مناسبات دوستانه ای داشته و به نوشته مهدی مجتهدی «کسروی با این که از بسیاری از رفقای سابق به تلخی یاد کرده، از او به شیرینی یاد و در پرده استادی او را نیست به خود تصدیق نموده است.» (رجال آذربایجان، ص ۱۱۶) خود کسروی نیز دربارهٔ سابقهٔ آشنایی خویش با طلحه مطالبی گفته است که پرتوی است بر وجهی از مناسبات روشنفکری در آن روزگار، برای آگاهی بیشتر (زندگانی من، صص ۶۵-۶۶).

۹- کریم طاهرزاده بهزاد، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، تهران، اقبال، ۱۳۳۲، ص ۵۰۳. ریاست امیرخیزی بر دبیرستان فردوسی تا اواسط سال ۱۳۱۴ ادامه یافت. وی بعد از آن به ریاست مدرسه دارالفنون تهران و ریاست فرهنگ آذربایجان شرقی رسید و... در سال ۱۳۴۴ درگذشت. ۱۰- امید، پیشین، ص ۱۵۹.

۱۱- روزنامه تبریز، ش ۱۲ (۱۷۷) (۱۳ شعبان ۱۳۳۷ / ۲۰ تیر ۱۲۹۸).

۱۲- روزنامه تجدد، ش ۳۰ (۱۸ فرس ۱۲۹۸).

۱۳- مجله ادب، ش ۷ (اسد ۱۲۹۹)، ص ۲۲-۱۲- کسروی، پیشین، ص ۸۲.

۱۵- روزنامه تبریز، ش ۸۰ (۲۳۹) (۲ عتروس ۱۲۹۸).

۱۶- کسروی، پیشین، ص ۱۰۵. مهدی مجتهدی توضیح داده است که بکن از فضیلتی آذربایجان که شنیده بود وی دست اندرکار تألیف کتابی دربارهٔ رجال آذربایجان در عصر مشروطیت است، شرح حال جالی دربارهٔ کسروی تهیه کرده، که پس از چاپ کتاب به دست او رسیده است، وی قسمتی از آن نوشته را در بخش «تلفحات و تصحیحات» کتاب خود آورده است. در آن نوشته دربارهٔ تدریس او چنین آمده است: «... در مدرسه آمریکایی ها معلم عربی شده، بر اثر اسلام خواهی و تعصب در دین با شاگردان ارمنی آن مدرسه طرفت یافته. ارامنه بگه روز بر وی حمله می کنند و عیبی او را از دوش او ریخته، فرار می نمایند. آمریکایی ها او را از مدرسه بیرون می کنند، وطن پرستان و اسلام خواهان او را معلم خریات مدرسه متوسطه تبریز می نمایند.» ص ۲۲۳.

۱۷- ایرج افشار بر آن است که «تفکرات و نظریات امینی او (یحیی آرمین پور) بیشتر بر خاسته بود از تأثیراتی که مرحوم تقی رفعت با نهضت امینی آزادستان در آذربایجان ایجاد کرده» مجله آینده، ص ۱۲، ش ۱۳ (فروردین خرداد ۶۵)، صص ۱۵-۱۶.

۱۸- کسروی، تاریخ هجده ساله آذربایجان، تهران، ۱۳۳۳، ص ۸۷۱.

۱۹- تجدد، ش ۲۸ [۱۶۲]، ۳ فرس [آذر] ۱۲۹۸.

۲۰- شادروان آرمین پور نسخه ای از این شماره و در حقیقت کل آن را «تلفحات» داده، در اختیار داشته است.

۲۱- مجله واهتمای کتاب، تیر ۲۰، ش ۷-۵ (مرداد - مهر ۱۳۵۶)، صص ۷۴-۷۳. برای مباحثات بین رفعت و دیگران رجوع شود به: یحیی آرمین پور، از صبا تا نیما، تهران ۱۳۵۰، ج ۲، صص ۶۶-۴۳۶.

۲۲- پس از انتقال امیرخیزی به تهران، از اواخر شهریور ۱۳۱۴ تا بهمن ۱۳۱۶ ریاست دبیرستان فردوسی را شادروان علی محمدفره و شی (مرجم همایون) مترجم چند اثر ارزنده و زنده یاد بهرام فره وشی برعهده داشته است. سالنامه دبیرستان فردوسی، سال تحصیلی ۲۷-۱۳۲۶.

۲۳- مجله کلک، شماره ۶۰ (اسفند ۱۳۷۳)، صص ۹۵-۹۴.